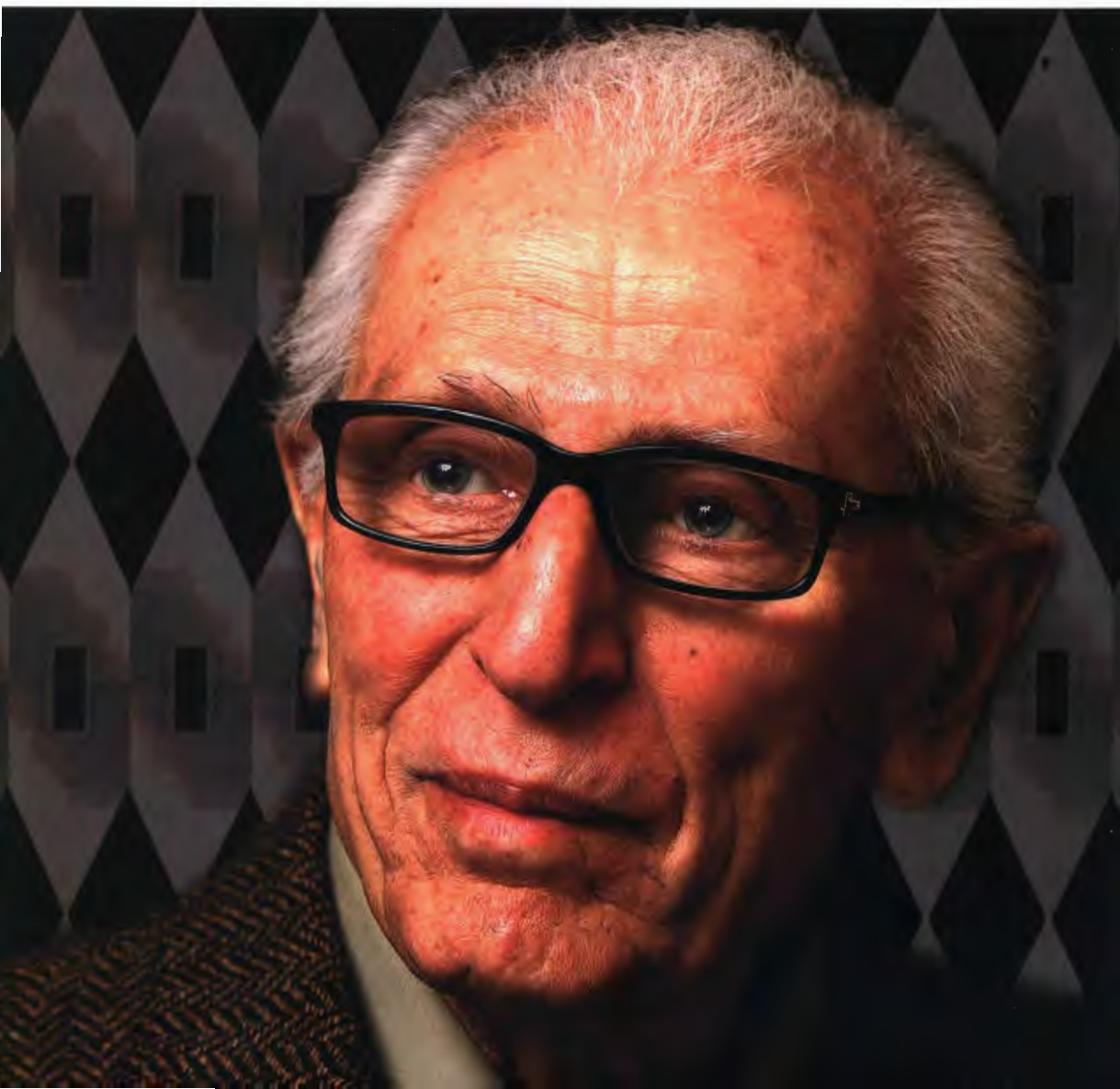


آرام و بی‌قرار

یادی از دکتر داریوش صفوت

به کوشش ستاره صفوت



فهرست نویسی پیش از انتشار

عنوان و نام پدیدآور : آرام و بی قرار: یادی از دکتر داریوش صفوت/ به کوشش ستاره صفوت.

مشخصات نشر : تهران: ماهور ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۲۷۲ ص.

شابک : ۵-۵۵-۸۷۷۲-۹۷۸-۹۶۴

وضعیت فهرست نویسی : فیا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : یادی از دکتر داریوش صفوت.

موضوع : صفوت، داریوش، ۱۳۰۷-۱۳۹۲ — یادنامه‌ها

موضوع : Safvat, Dariush — Festschriften

موضوع : موسیقی دانان ایرانی — خاطرات

موضوع : Musicians — Iran — Diaries

شناسه افزوده : صفوت، ستاره، ۱۳۴۴ — ، گردآورنده

رده بندی کنگره : ۱۳۹۶ ۷۴۴ ص/ ۴۱۰ ML

رده بندی دیویی : ۷۸۹/۰۹۲

شماره ی کتابشناسی ملی : ۴۷۹۱۶۳۴

آرام و بی‌قرار

یادی از دکتر داریوش صفوت

به کوشش ستاره صفوت



مؤسسه‌ی فرهنگی - هنری ماهر
تهران ۱۳۹۶



مؤسسه‌ی فرهنگی - هنری ماهور

تهران، خیابان حقوقی، شماره‌ی ۴۲، طبقه‌ی همکف

کدپستی ۱۶۱۱۹، صندوق پستی ۴۷۷-۱۹۵۷۵

تلفن: ۷۷۶۰۱۰۲۰ فکس: ۷۷۵۰۶۵۵۳

www.mahoor.com info@mahoor.com

آرام و بی‌قرار

یادی از دکتر داریوش صفوت

به کوشش ستاره صفوت

ویراستار: محمد افتخاری

صفحه‌آرایی: پویا دارابی

گرافیک روی جلد: ملیحه محسنی

عکس روی جلد: محمدمین جمالی

چاپ اول: ۱۳۹۶

تعداد: ۱۰۰۰ جلد

لیتوگرافی و چاپ: چاپ بازرگانی

© حق چاپ محفوظ است.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۷۷۲-۵۵-۵ ISBN: 978-964-8772-55-5

فهرست مطالب

مقدمه‌ی ناشر	۷
--------------------	---

بخش اول: مقاله‌ها

آذر سینا، مهدی: «طیب موسیقی اصیل ایران»	۹
آیوازیان، سیمون: «خاطراتی ساده با انسانی فوق‌العاده»	۱۲
ابراهیمی وادانی، بهنام: «آموزگار ادب و انسانیت»	۱۴
اشتهاردی، پژمان: «گزارش یک حیرت»	۱۸
اصلانی، کرامت: «نمونه‌ی پاکی و راستی»	۲۰
اصلانی، محمدرضا: «حکیم ثالث»	۲۲
افراز، پریسا: «چند خطی از شاگردی کوچک به رسم حق‌شناسی»	۲۷
پرتو، افلیا: «به یاد استادم»	۲۹
حلاج، رؤیا: «اوقاتِ خوش آن بود که با دوست به سر رفت»	۳۲
حلیمی، محمدحسین: «هنرمندی عارف، عارفی هنرمند»	۳۶
ستایشگر، مهدی: «انسان‌سازی در فلسفه‌ی موسیقایی دکتر داریوش صفوت»	۳۹
سعیدی، ملیحه: «بنواز ای کوه استوار هنر»	۴۷
شعاری، مسعود: «فراتر از مرز استادی»	۴۸
شفیعیان، رضا: «دکتر داریوش صفوت و مرکز حفظ و اشاعه‌ی موسیقی ایرانی»	۵۰
شکارچی، علی‌اکبر: «کاکلِ گندمزاران»	۵۷
شهرنازدار، محسن: «آشتی تجدد و سنت»	۶۰
صفوت، ستاره: «پدر، استاد موسیقی و مربی اخلاق»	۶۵
صفوت، فرشته: «زندگی در گوشه‌ی بیداد»	۷۱
صمدیان، امین‌پاشا: «توضیحاتی مختصر در مورد انواع مضرب در شیوه‌ی نوازندگی	
دکتر داریوش صفوت»	۷۴
عسگری، حاتم: «در خصوص جناب آقای دکتر داریوش صفوت»	۷۹
علمی، اسماعیل: «از تهران تا گلشهر و کمی دورتر»	۸۲
عمومی، حسین: «خاطراتی چند از یک دوست، یک برادر»	۸۵
فاضلی، قاسم: «به رسم قدردانی»	۸۸
فرمانی، وحید: «چند نکته از کلاس‌های درس موسیقی‌دان فرزانه، داریوش صفوت»	۹۰

- فروهری، بهزاد: «سخنی کوتاه در توصیف یک پدیده» ۹۶
- کربلایی جعفر، معصومه: «الگوی واقعی اخلاق» ۹۹
- گنجه‌ای، داوود: «آشنایی با دکتر داریوش صفوت، نقطه‌ی عطف زندگی من» ۱۰۱
- لطفی، شریف: «به یاد کسی که زندگی‌اش سراسر فایده بود و ثمر» ۱۰۴
- مرادی، فرمان: «من سری دارم و در پای تو خواهم بازید
- خجل از ننگِ بضاعت که سزاوارِ تو نیست» ۱۰۶
- مقدسی، محمد: «ملتقای هنر، اخلاق و معنویت» ۱۱۰
- ملک‌منصور، مراد: «یادبودی از شخصیتی استثنایی» ۱۱۳
- منظمی، درویش‌رضا: «نگارگر صحیفه‌ی محبت» ۱۱۹
- موسوی، محمد: «داریوش صفوت، سرمشق اخلاق انسانی» ۱۲۰
- مؤیدی، آسمان: «انسانی دوست‌داشتنی، معلمی استثنایی و هنرمندی بی‌نظیر» ۱۲۲
- میرعبدالباقی، ضیاء: «وجودی که همه منشأ خیر بود» ۱۲۶
- میرعلینقی، علیرضا: «به یاد دکتر صفوت، آخرین مرجع از شاگردان صبا» ۱۲۹
- میلر، لوید: «خاطراتی از سال‌ها دوستی با استاد گران‌قدر دکتر داریوش صفوت» ۱۳۴
- ندیمی، هادی: «به یاد استاد صفوت» ۱۳۹
- وزیری، ایمان: «ادای احترام» ۱۴۱

بخش دوم

- صفوت، داریوش: «خاطرات مرکز حفظ و اشاعه‌ی موسیقی ایرانی» ۱۴۳

ضمیمه‌ی ۱

اساسنامه‌ی مرکز حفظ و اشاعه‌ی موسیقی ایرانی و طرح تشکیل مرکز تحقیق در

- موسیقی ایرانی ۱۹۹

ضمیمه‌ی ۲

نمونه‌هایی از قراردادهای گواهی‌های انجام کار استادان و نامه‌نگاری‌های مرکز

- حفظ و اشاعه‌ی موسیقی ایرانی ۲۱۷

ضمیمه‌ی ۳

- نمونه‌هایی از مکاتبات بین‌المللی مرکز حفظ و اشاعه‌ی موسیقی ایرانی ۲۳۳

عکس‌ها

- (از آلبوم خانوادگی دکتر داریوش صفوت) ۲۴۵

مقدمه‌ی ناشر

کتابی که در دست دارید یادنامه‌ی زنده‌یاد دکتر داریوش صفوت، موسیقی‌دان فرهیخته و یکی از تأثیرگذارترین چهره‌های تاریخ معاصر موسیقی دستگاهی ایران است که در دو بخش و سه ضمیمه تدوین شده است. بخش اول، شامل سی‌ونُه مقاله، توسط شاگردان، همکاران، دوستان، صاحب‌نظران و نیز خواهر و دختر آن استاد گران‌قدر نوشته شده‌اند. به‌جز مقاله‌ی «آشتی تجدد و سنت» که در جشن‌نامه‌ی مشاهیر معاصر ایران در سال ۱۳۸۳ چاپ شده، تمام مقاله‌ها برای این یادنامه تحریر شده و جای دیگری چاپ نشده‌اند. مضمون اصلی این مقاله‌ها شرح و توصیف فضایل و مکارم اخلاقی، آموزه‌ها و دانش و معرفت موسیقایی و نیز شیوه‌ی آموزش و مدیریت زنده‌یاد داریوش صفوت است. بخش دوم خاطرات ایشان است که با «مأموریت فرانسه» در آغاز دهه‌ی چهل شمسی و تأسیس «مرکز حفظ و اشاعه‌ی موسیقی ایرانی» در سال ۱۳۴۷ آغاز می‌شود و با «خاتمه‌ی کار در مرکز» پایان می‌یابد. اساسنامه‌ی مرکز حفظ و اشاعه، نمونه‌هایی از مکاتبات و قراردادهای و چند سند دیگر مربوط به این مرکز در سه ضمیمه آمده‌اند و پایان‌بخش کتاب، عکس‌هایی است از آلبوم خانوادگی دکتر داریوش صفوت. از خانم ستاره صفوت و آقای محمدعلی صحرانورد سپاسگزاریم که مسئولیت انتشار این مجموعه را به مؤسسه‌ی فرهنگی - هنری ماهور سپردند.

بخش اول

مقاله‌ها

طبيب موسيقي اصيل ايران

مهدی آذر سینا

«در نخستین روز درس ردیف‌نوازی، در مهرماه چهل و هشت، وقتی آقای دکتر داریوش صفوت ساز مرا شنید، از من خواست مسیر رفته را کنار بگذارم و نگاه دیگری به موسیقی داشته باشم. در آن زمان نوازندگی من آمیخته‌ای بود از کار نوازندگان رادیو، و در آن سال‌ها موسیقی رادیو به متتهای بی‌هویتی نزدیک شده بود. و اینک دستگاه شور، کرشمه، نغمه و پنجه‌مویه. سال‌ها با موسیقی زندگی کرده بودم ولی گویا گذارم به این کوچه‌باغ‌ها نیفتاده بود. زخمه‌ها و مضراب‌های تار و سه‌تار، ریز و دُرّاب و شلال، پی‌درپی نواخته می‌شد و من باید راهی برای اجرای آن بر پنجه‌ی ویلن و آنگاه بر قامت کمانچه می‌یافتم و چپ و راست‌های آرشه را به گونه‌ای می‌کشیدم تا ...»^۱

چه مستی است ندانم که رو به ما آورد که بود ساقی و این باده از کجا آورد

چگونه شد؟ چه موهبتی و چه روزهای مبارکی بود که پیش آمد! در آن ازدحام ذهن‌های آلوده و مسخ‌شده‌ی موسیقی‌پیشگان، راه یافتن به این درگاه و نشستن در پای ساز و سخن مرد وارسته‌ای که با شناخت ژرف خود به درمان موسیقی بیمار زمانه‌اش برخاسته بود، صله‌ی مشتاقی و جستجوگری من بود، یا نقطه‌ای از مدار خوش‌تقدیر؟ اما هر چه بود، امروز که فراپشت را می‌نگرم و روزگار خود را می‌سنجم، برای چون منی، چراغی بود در گمراهی، و روزنی بود برای چشیدن هیبت دریا و آنگاه توهم برگزشتن از دشت بی‌کرانه‌ی موسیقی. من، غرق در بی‌خبری، حیران و تسخیرشده‌ی ساز نوازندگانی بودم که خود از

۱. موسیقی سنتی ایران: ردیف میرزا عبدالله - برومند، تألیف و اجرا: مهدی آذر سینا، تهران: سروش، ۱۳۷۹.

یگانه‌های ذوق و ظرافت و شیدایی بودند اما دریغا که در سازگاری با سلیقه‌های غرض‌آلود مسندنشینان، به دور تکرار و بی‌مایگی درافتاده بودند.

داریوش صفوت مردی بود که دست بر پنجه‌ی ساز، با ذهنی پاک و زلال و سرشار از هنر و اندیشه و هیبتی افراشته و مصمم، پای به میدان نهاد و با تدبیر و درایت بی‌نظیری که داشت، ریشه‌های زوال و انحطاط را کاوید و راه‌گریز را پی‌ریزی کرد و آنگاه علم و تدبیر و فرهیختگی را درهم آمیخت و مسیل ویرانگر فرسودگی و ابتذال را نشانه گرفت و چشم‌ها را و دل‌ها را به اصالت و بافتِ ترصیع‌شده‌ی موسیقی شکوهمند ایرانی گشود؛ خنیاگرانِ خلوت‌نشینِ موسیقی را که جانشان پرورده‌ی مکتب پاکان چیره‌دست موسیقی ایران بود و ذخایر ارزشمندی از نغمه‌های تراش‌خورده‌ی ساز و آواز را در سینه داشتند، به عرصه درآورد؛ میدان عمل را دانشکده‌ی هنرهای زیبای دانشگاه تهران برگزید و دوام و به ثمر نشستن اهدافش را در برپایی مرکز حفظ و اشاعه‌ی موسیقی ایرانی تدبیر کرد.

[او] تمام شوق و همت خود را در برافراشتن صفیر موسیقی راستین دستگاهی گذاشت. سازهای فراموش‌شده‌ی متروک از صندوق‌خانه‌ها و طاقچه‌ها بیرون آمدند؛ پرده‌ها و گوشه‌ها و ابریشم و شیطانک‌ها جان گرفتند و ترنم ساز، ترنم کلام و شور و شیدایی جوانان جویای هنر، به ناخن و مضراب و کمان در کار شدند و شنیدند و آزمودند و آموختند. از نغمه‌ها و نغمه‌پردازان، به هر آن تحفه که دست یافتند، مغتنم دانستند و بدین‌سان در بستری از اصالت و نازک‌آرایی موسیقی معصوم ایرانی، راه‌های نوین هنر را محک زدند و آب در خوابگاه مورچگان ریختند.

استاد داریوش صفوت ساز سه‌تار را با فنونی برآمده از اصالت محض نواخت؛ شیوه‌ی ناخن زدن صبا را و فراز و فرود تراش‌خورده‌ی جمله‌های ردیف را شکافت و آموزش داد و رهروانِ مشتاقی را که در حلقه‌ی شاگردانش بودند، به رمز و رازهای موسیقی بی‌پیرایه‌ی ردیف رهنمون شد. نگاه نافذ و سخن فخیم و اندیشمندانه‌ی او، وارستگی و متانت و آرامش حضور او و نیز بی‌نیازی و پشت کردن او به شهرت و ثروت، همه و همه درس‌هایی بود که هر لحظه از حضورش را در دل و جان شاگردانش می‌نشانَد.

تا جایی که من می‌دانم نظرگاه استاد داریوش صفوت سوق‌دادن موسیقی به سوی سنت و ماندن در چنبره‌ی تحجر و بستن راه بر پویایی هنر و موسیقی نبود بلکه شیوه‌ی رویارویی با ابتذال گسترش‌یافته را در اهتزاز شاخه‌های اصالت

و زدودن زنگارهای پینه‌بسته و تخدیرکننده‌ی دست نوازندگان و فرونشاندن ترفندهای برنامه‌ریزان و حاشیه‌نشینان موسیقی می‌دید.

استاد کارستانی کرد و هر آنچه شرط بلاغ است با شاگردان گفت و نهضتی را در هنگامه‌ی موسیقی ایران بنا نهاد و حال، برآمدگان از مکتب او خود سرمدارانِ مسند موسیقی هستند و مهار کار به دست دارند. اینان هستند که نشان خواهند داد آیا شایسته‌ی دریافت آن تحفه‌ها بوده‌اند و توان پاس داشتن ارزش‌های نهفته‌اش را داشته‌اند یا چونان گم‌گشتگان پیشین، گرفتار هوس‌های رایج هنر و هنرمندی، خواهند چرخید و موسیقی ایران حُضیضِ برزخ دوباره‌ای را فراوی خواهد داشت یا ...؟

۳۰ مهر ۱۳۹۲

خاطراتی ساده با انسانی فوق‌العاده

سیمون آیوازیان

می‌خواهم یادی کنم از انسانی با خصوصیات اخلاقی والا که حتا برخوردهای عادی و ساده‌اش برای انسان آرامش بود، مثبت و تأثیرگذار.

زمانی که دانشجوی بودم برای استفاده از محضرشان گاهی به کلاس‌های نوازندگی‌شان می‌رفتم و از گفتگوهایشان با هنرجویان بهره می‌بردم. گاهی هم در زمینه‌ی تلفیق نوازندگی ساز زخمه‌ای غیرایرانی، یعنی گیتار کلاسیک با سه‌تار، پیشنهاداتی می‌دادم و نمونه‌ای از آنها را عملاً اجرا می‌کردم. یادم می‌آید که ایشان با متانت و آرامش و دقت به آنچه می‌گفتم گوش می‌سپردند و مرا تشویق می‌کردند و هیچ‌گاه مستقیماً در جهت رد کردن تکنیک تلفیقی من کلامی به زبان نمی‌آوردند. اما در عین حال، با ملایمت و فروتنی عنوان می‌کردند: «البته هنوز موقعیت چنین نوآوری‌هایی فراهم نشده است» و به هنرجویان توصیه می‌کردند که بهتر است در نوازندگی سازهای سنتی همان روش سنتی^۲ را ادامه دهند و این نمونه‌ی کوچکی از ادب و رفتار فروتنانه‌ی ایشان بود که چنان آرام، پخته، استادانه و در نهایت متانت با من، جوانی خام، کم‌تجربه و پر از شور نوآوری و امثال من برخورد می‌کردند، چنان‌که سال‌ها گذشت تا علت تأکید ایشان بر حفظ رویه‌ی سنتی در موسیقی سنتی را دریافتم.

از دیگر خاطراتم مربوط می‌شود به زمانی که عضو هیئت علمی دانشگاه تهران بودم. سال‌های اول کارم بود که انقلاب شد و من به عنوان مدیر گروه معماری انتخاب شدم. اما به علت شرایط خاص سال‌های اول پس از انقلاب و

۲. البته این شبهه پیش نیاید که منظور، تقلید بی‌خلاقیت از سنت است بلکه مقصود، ریشه و اصل داشتن موسیقی بر اساس الگوگیری از موسیقی ملی ایران است. برای آشنایی بیشتر رجوع شود به آثار دکتر صفوت.

ظهور و هجوم انواع ایدئولوژی‌ها در دانشگاه و به تبع آن درگیری‌های دانشجویان و مشکلاتی که برای استادان ایجاد می‌شد تحت فشار بودم. آن روزها قبل از شروع ساعت کاری‌ام به دفتر دکتر می‌رفتم و مشکلات کاری را با ایشان مطرح می‌کردم و ایشان با متانت و وقار همیشگی همراه با رهنمود و توصیه‌هایی که حاصل سال‌ها تجربه بود مرا برای سپری کردن یک روز سخت و پرهیجان کاری آماده می‌کردند و این برنامه‌ی روزانه حدود دو سالی ادامه داشت و به مدد آن بود که توانستم وظایف دشوار مدیریت در آن برهه را به انجام برسانم. هر زمان که آن روزها را به خاطر می‌آورم که چنین گوهر باارزشی در کنار خود داشتم و نتوانستم آن خصوصیات انسانی را به‌طور کامل از او کسب کنم، از خود خجل می‌شوم. هر چه بگویم کم گفته‌ام. روحشان شاد.

آموزگار ادب و انسانیت

بهنام ابراهیمی وادانی

به این حقیر انجام وظیفه‌ای بس خطیر سپرده شده است: گفتن و نوشتن درباره‌ی استاد دکتر صفوت. در باب منزلت دکتر صفوت سخن گفتن کاری است هم دشوار و هم تمام‌نشدنی و آن را در حد بضاعت خود نمی‌دانم لیکن می‌توانم به خاطراتی چند از دوران شاگردی در محضر ایشان اشاره کنم.

در سال ۱۳۵۶ پس از فراغت از تحصیل در هنرستان موسیقی ملی برای اولین بار به خدمت ایشان رفتم تا مگر در مرکز حفظ و اشاعه‌ی موسیقی ایرانی که در آن هنگام در اوج بالندگی بود مشغول به کار شوم. اولین برخورد استاد احساس دوگانه‌ای در من برانگیخت: احساس حیرت و دلگرمی. چرا که ایشان درست برخلاف آنچه طی سال‌ها تحصیل در هنرستان موسیقی تجربه کرده بودم، به من گفتند: «چه خوب که ساز تخصصی شما سه‌تار است. حیف است که این ساز شریف، مانند گذشته مهجور و منزوی بماند» و من شدم مدرّس مرکز حفظ و اشاعه. به همین سادگی! اما نه آنچنان ساده که در قدم اول به نظر می‌رسید. مراقبت و نظارت دقیق و البته دلسوزانه‌ی ایشان بر امر آموزش هنرجویان بود که کار را به مدرّسانی چون من دشوار می‌کرد. اینکه می‌گویم مراقبت و نظارت، گزافه نیست. در مرکز که من متأسفانه بخت بسیاری برای حضور بیشتر در آنجا نداشتم چیزها شنیدم و دیدم که همه‌ی آنها مرا به حیرت می‌انداخت. مثلاً فهمیدم که استاد صفوت برای اعتلای کار هنرمندان اهمیت ویژه‌ای قائل بودند، تا آنجا که جهت تشویق آنان به پرداختن به ورزش، کلاس‌های آموزش یوگا هم برای‌شان ترتیب داده بودند. استاد می‌گفتند: «نزدیک شدن هنرمند به کمال و نه رسیدن به آن، که فقط نزدیک شدن به آن، مستلزم صرف عمر طولانی است. بنابراین هنرمند باید با صرف کمترین زمان و دریافت بیشترین توشه به هدف نزدیک شود.» آشنایی

با یوگا را هم که وسیله‌ای برای کسب قدرت تمرکز روحی و فکری و نهایتاً مدد رسان هنرمندان می‌دانستند، به همین منظور [پرداختن به ورزش یوگا را] به آنها توصیه می‌کردند. ولی افسوس و صد افسوس که تعدادی از هنرمندان شیوهی نمک خوردن و نمکدان شکستن پیش گرفتند و ایشان را سخت آزرده! شاید بشود بر استاد این خرده را گرفت که چرا این همه از زمان خود پیشتر بود!

این بنده به صراحت و جرئت می‌گویم که اکثر نوازندگان برجسته‌ی روزگار ما دست‌پرورده‌ی مرکز حفظ و اشاعه‌اند. حرمت و اعتباری که استاد برای موسیقی و موسیقی‌دان و هر کسی که به نحوی از انحا در این وادی صرف عمر می‌کرد قائل بود، تا آن زمان دیده نشده بود. این حرمت و اعتبار تا به آن اندازه بود که همواره اساتید قدیمی عزلت‌گزیده را می‌جست، می‌یافت و به حضور در مرکز و آموزش ظرایف هنرشان به نسل جدید دعوت می‌کرد. اجراهای بی‌نظیر آنان را ضبط می‌کرد و در آرشیو مخصوصی که در مرکز دایر شده بود نگاه می‌داشت تا محلی باشد برای مراجعه‌ی هنرمندان جوان. استادان هرمزی، دوامی، بهاری، فروتن و ... از آن جمله‌اند.

با وجود استادی مسلم، همواره فروتن و به دور از تکبر بود. کوچک‌ترین نشانی از خودستایی در ایشان دیده نمی‌شد. به همین سبب هنگام هم‌نشینی با هنرمندان جوان و آموزش به آنان به گونه‌ای رفتار می‌کرد که انگار هم‌درس و هم‌نواز آنان است و نه استاد آنان. پیوسته به هنرمندان جوان توصیه می‌کرد به خدمت اساتید قدیمی‌ای بروند که در نظر ایشان مانند خورشید روبه‌غروب بودند و بکوشند ظرایف کار آنان را دریابند. مثلاً به خود بنده می‌گفتند: «باید ترتیبی بدهیم که شما بروید به محضر استاد عبادی و ببینید چه صدای روح‌نوازی از سه‌تار درمی‌آورند.» استاد صفوت نگرش بخش عظیمی از جامعه‌ی زمان خود را به موسیقی و موسیقی‌دانان دگرگون کرد. به‌راستی که نام مرکز حفظ و اشاعه‌ی موسیقی ایرانی نامی بامسمأ بود.

اکنون مختصری هم درباره‌ی کارگاه سازسازی مرکز حفظ و اشاعه که به ابتکار و همت استاد صفوت ایجاد شده بود بگویم. هرگز پیش از آن زمان به‌جز کارگاه سازسازی وزارت فرهنگ و هنر مکانی وجود نداشت که در آن جمعی استاد سازنده‌ی سازهای ایرانی در کنار یکدیگر به ساختن انواع گوناگون سازها بپردازند. استادان بزرگ این عرصه به دعوت دکتر صفوت به مرکز آمدند، ساز ساختند و ساز ساختن را به جوان‌ترها یاد دادند. به‌محض اینکه ساختن سازی تمام

می شد، از نوازندگان مرکز دعوت می شد بیایند و نظر بدهند. با آنها تبادل نظر می شد و هرگز نظراتشان دست کم گرفته نمی شد. بسیاری اوقات چندین خرک با سیم هایی با قطرهای مختلف روی یک ساز آزمایش می شد تا نتیجه ی مطلوب حاصل شود.

و اما از عطف و بلند نظری استاد چه بگویم؟ یکی از اتفاقات حیرت آوری که شاهدش بودم این بود که روزی یکی از هنرمندان مرکز که نامش را نمی برم، به دفتر دکتر صفوت آمد و به ایشان گفت می خواهد مرکز را ترک کند. استاد با ملاحظت می خواست بداند که اگر چیزی مایه ی تکدر و نارضایی وی شده است، آن را رفع کند. آن هنرمند در جواب دکتر با صراحت تمام پاسخ داد: «می خواهم اینجا را ترک کنم چون شما رئیس اینجاییید.» من نمی دانم اگر کس دیگری به جای دکتر صفوت بود چه واکنشی به این رفتار نشان می داد و گمان هم نمی کنم کسی بتواند حدس بزند پاسخ استاد چه بود. پاسخ ایشان چنین بود: «دوست دارید نامه ای بنویسم به مدرسه ی موسیقی صدا و سیما و شما را معرفی کنم که در آن مشغول به کار شوید؟» آن شخص در مرکز ماند و بعدها بارها گفت: «تنها سلاح دکتر صفوت محبت و انسانیت است، نه خصومت.» اینها فقط شمه ای است از رفتار انسانی دکتر صفوت. یقین دارم دیگران هم از این گونه خاطرات بسیار دارند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، چنان که طبیعت همه ی انقلاب ها و دگرگونی های بنیادین است، فعالیت های معمول و متعارف برای مدتی متوقف شد. اما در این دوره ی فترت هم، استاد از بذل خیر و خدمت به جامعه به طور اعم و به جامعه ی موسیقی به طور اخص دریغ نورزید. شاهد بر این مدعا خود حقیر هستم که ساعات بی شماری محضر ایشان را درک کردم و گذشته از موسیقی، از ایشان درس زندگی گرفتم.

امیدوارم توانسته باشم حق محبت های بی چشمداشت ایشان را ادا کنم و شاگرد لایقی باشم. به نظر این بنده ی ناچیز، شریف ترین و باارزش ترین کار و وظیفه ی یک هنرمند، شاگرد پروری است. این هنر شریف به حد اکمل در وجود دکتر صفوت متبلور بود. همیشه با حیرت و تأسف، لیکن بدون ذکر نام، به این نکته اشاره می کردند که برخی افراد از انتقال رموز کار و دانسته هایشان به نسل بعد از خود دریغ می ورزند. مثلاً می گفتند: «چطور می خواهیم سازهای بهتر بسازیم اگر نخواهیم ظرایفی را که نه از خود بلکه به لطف خداوند به آن پی برده ایم،

به جوان‌ترها بیاموزیم؟» باری، ذکر همه‌ی سجایای اخلاقی و معرفتی ایشان تمام‌نشدنی و از عهده‌ی من خارج است.

به خاطر دارم در دوران گوشه‌نشینی ایشان، هرگاه رخصت و فرصت می‌یافتم به خدمت می‌شتافتم. در این نشست‌های همیشه سرشار از معنویت، صحبت‌هایشان غالباً با اشعار نغز حافظ و مولانا و دیگران که پیش از آن کمتر شنیده بودم همراه بود. هرگاه گلایه‌ای از روزگار داشتم، به دنبال توصیه‌های ناب می‌گفتند: «آقا کار کنید، کار، کار و باز هم کار! شاگردپروری کنید که چیزی بهتر از اینها پیدا نمی‌شود» و بعد مثلاً می‌فرمودند: «به قول خواجه‌ی شیراز:

جریده رو که گذرگاهِ عافیت تنگ است پیاله گیر که عمرِ عزیز بی‌بدل است»

پیاله گرفتن را کنایه از «کار» و سرمستی حاصل از کار می‌دانستند. اغلب اوقات این اشعار را یادداشت می‌کردم هرچند که کردار و گفتار همیشگی استاد، خود شعری بود ظریف. در آخر فقط یک حرف دیگر برای گفتن دارم. درک محضر چنین بزرگوارانی توفیق می‌خواهد. آرزو دارم به مصداق مصرعی که از خود ایشان شنیده بودم: «ارادتی بنما تا سعادتِ ببری»، توانسته باشم ارادت کافی نشان دهم تا سعادتِ هر چند اندک و به قدر وسع خودم از وجود ایشان ببرم.

نظر آنان که نکردند در این مثنی خاک الحق انصاف توان داد که صاحب‌نظرند

گزارش یک حیرت

پژمان اشتهاوردی

گزنفون مردی بود سپاهی که می‌گویند هنگام تقسیم مغز میان آدمیان بهره‌ی چندانی به او نرسیده بود و بی‌شک روحی داشت بی‌خبر از فلسفه^۲. لابد به همین خاطر است که اعتنا نمی‌کنند به قول او، آنگاه که درباره‌ی مسئله‌ای دشوار از قول سقراط می‌نویسد. برتراند راسل می‌گوید و راست هم می‌گوید که نقل سفیه از قول عاقل هرگز دقیق نیست زیرا که آن سفیه ناخودآگاه آنچه را که می‌شنود ترجمه می‌کند به زبانی قابل فهم برای خودش لاجرم^۳. و چه آبرویی می‌برد راسل از این گزنفون بینوا. من نیز به جای آنکه گزنفون وار عرض خود برم و زحمت سقراط آرم فقط می‌خواستم چند خطی در وصف استادم بنگارم: دکتر داریوش صفوت. او که فقط یک موسیقی‌دانِ ردیف‌دان یا یک مدیر لایق هنری که هنوز که هنوز [است] دوست و دشمن وامدار اویند نبود و نبود فقط یک فیلسوف اخلاق‌گرا که «حرف و عملش یکی بود» که بود.

از او ستور آموختم. ستورنوازی است بی‌مانند. چنان می‌نوازد که دیگران نمی‌نوازند؛ به آن قیاس که چنان سخن می‌گوید که دیگران نمی‌گویند و چنان زندگی می‌کند که دیگران نمی‌کنند. کاری به کهنه‌پرستی و نوپرستی ندارم. چه، حیرتم از آن نیست که هر چه می‌نوازد عمیقاً اصیل است، بی‌آنکه در بدو امر دریایی که اصل آن از ردیف آمده است، از بس که زینت می‌بندد به آن و از بس که پیچیدگی می‌دمد به وزن و ساختار آن. بل، داستان، داستان شکوهی است که بر سازی اتفاق می‌افتد که هنوز بر سر ابعاد آن و جای پل در آن اتفاق نظر نیست.

۳. تاریخ فلسفه‌ی غرب، برتراند راسل، نشر الکترونیکی، بهمن ۱۳۸۸، ص ۷۸.

۴. همان.

مسئله، لطافتی است به درآمده از برخورد مضراب چوبی برهنه‌ای بر سیمی که می‌گویند خیلی قدیم‌ها چیزی بوده از جنس ابریشم، [و] امروز بهترین آن، از جنس فولاد است ساخت فرنگ.

در حیرتم از پیچیدگی نوازندگی‌اش. مگر در پنج دقیقه نوازندگی، چند نوع ریز، چند جور چپ، چند نوع راست می‌توان نواخت؟ رقص مضراب‌هایش، تراکم نت‌ها و ضربه‌ها، استقلال دست چپ و راستش از هم، آنچنان که آدم خیال می‌کند چند ساز دارند با هم می‌زنند؛ این نوآنس‌های حیرت‌انگیزش که بیشتر به شعبده می‌مانده و مگر می‌شود این طنازی با ریتم؟ و مگر می‌شود این همه آراستن و آرایه بستن به نت‌هایی عریان و لخت؟ نمی‌دانم که آفریدگار موسیقی چه نشانش می‌داده است، چه تلقینش می‌کرده است، چه در گوشش می‌خوانده است، آنگاه که می‌آفریده است این واقعه را با ساز. با این وجود وقتی خوب گوش می‌کنی، به صرافت می‌افتی که حکماً خبری هست که نمی‌دانی؛ خبر از جایی که نرفته‌ای، راهی که نیموده‌ای. وقتی به چهارگاه گوش می‌دهی زود ملتفت می‌شوی که زمزمه‌ی بادا بادا مبارک بادا نیست در آن؛ بل آهنگی است که از شکوهی شگفت‌انگیز می‌گوید؛ از جلالی شاهانه، از جایی و از چیزی خبر می‌آورد، غیر از این جاها و این چیزها. و چه حالتی دارد «رنگ حالتی»‌اش در ماهور، که بی‌تاب می‌شود مضراب. نت‌هایش زنده‌اند، جان دارند، می‌رقصند و می‌رقصانند.

بدبختی بشر امروز آن است که دیگر حیرت نمی‌کند از چیزی. ستور او را باید شنید. با گوشی دیگر شنید؛ آن شنیدنی که رنج است ثَمَنش. آخر ما هیچ کدام خوش نداریم گردِ تردید بپاشیم بر درستی حَسَمان از زیبایی. هیچ کدامان خوش نداریم از نو شروع کنیم راه رفته را، و آسان‌تر می‌یابیم کشتن سقراط را با شوکران عادت، تا زیر و زبر کردن حَسَمان را از موسیقی. شنیدن موسیقی کاری است جدی که از عهده‌ی بی‌هنرانی چون من بر نمی‌آید. او خودش آنگاه که به موسیقی گوش می‌سپرد آنچنان در خود فرو می‌رفت که پنداری بنده‌ای مُلَخَّص، فروتنانه، به درگاه پروردگارش به راز و نیاز نشسته است.

باید به ساز او گوش کرد، خالی از هر کلیشه و عادت و رها از پسندهایی که چون باد می‌آیند و می‌روند. عادات دشمن حیرت‌اند. می‌گویند با حیرت فلسفه آغاز می‌شود.

۵. مسئله‌ی نوآنس در اینجا این نیست که نوازنده یک تکه از آهنگ را آرام بزند و تکه‌ی دیگر را شدید. مسئله این است که در یک واحد ملودیک، مثلاً یک ریز، یا تکریر، یا یک دُزَاب بتوان این کار را کرد.

نمونه‌ی پاکی و راستی

کرامت اصلانی

شکوه و عظمتِ دوران به برکت وجود مردان علم و هنر و اندیشمندان زمانه‌اش پُر جلال و اکرام است و حقیقت تاریخ روزگاران به زبان راستیان از خلوص خواص، سرمشق و سرلوحه‌ای است تا آیندگان خط و مشی همت والای آن بزرگواران را چراغ راه و الگوی سعادتشان قرار دهند و چون قدر آثار ارزشمند آن دانشمندان بر اهل دانش و تحقیق پوشیده نیست دانشجویان با بهره‌مندی از این گنجینه‌ها و مآخذ همواره به عزت و سربلندی بیشتری مفتخر خواهند شد. زهی توفیق بر جویندگانی که حقیقت را می‌یابند و گام‌های رفیعشان را بر مسیر تعالی و تکامل می‌پیمایند و بسی افسوس از آن که دید و شنید ولی هیچ ندانست.

استاد فقید و کم‌نظیر، دکتر داریوش صفوت رحمت‌الله علیه، از جمله انسان‌هایی بود که تمامی زندگانی خویش را صرف آموختن و آموزش دادن و تحقیق و پژوهش و خدمت به علم و هنر کرد. به تحقیق، وی از آن دسته افراد نادری بود که بر علم آموخته‌اش عمل می‌کرد. روحش همه لطف و طبعش به ظرافت گل؛ سخنش فصیح و بلیغ و علمش به کار و به بار؛ خویشتن‌داری نمونه و همرازی مطمئن؛ مددحالی باکرامت؛ استادی بی‌مانند؛ شوقش به هنر و موسیقی، مشحون؛ عقایدش، حلمش، صداقتش، گفتارش، کردارش ... همه نمونه‌ای از پاکی و راستی‌اش بود و خدایش نبودم که ز افکارش بدانم لیک: «از کوزه همان برون تراود که در اوست.»

هرگز نقش تو از لوح دل و جان نرود هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود

نوای موسیقی‌اش را باید شنید تا در آن سادگی به پیچیدگی قواعد نوازندگی‌اش نائل شد و بر پای سخنانش، زهی سعادتِ هر آن‌کس که تفقد و بضاعتی اندوخت

و معرفتی حاصل یافت، هرچند «گوشِ نامحرم نباشد جای پیغامِ سروش.» از چنین استاد برجسته‌ای می‌توان سخن بسیار گفت و کتاب‌ها نوشت اما در این مختصر نمی‌گنجد. شاید با مطالعه‌ی آثار به‌جامانده از آن فرزانه‌ی بزرگ بتوان نشانی از افق‌های بینش او را دریافت.

سال ۱۳۵۲ در سی‌وسه‌سالگی توفیق رفیق شد تا در مرکز حفظ و اشاعه سعادت دیدار و آشنایی با این استاد ارجمند را بیابم. ابتدا وجود مبارکش را موسیقی‌دانی یا مدیری از اداره‌ای می‌پنداشتم که مسئولیت ترویج موسیقی ایران را عهده‌دار شده است ولی به‌مرور زمان با مشاهده‌ی آداب و منش و رفتار و گفتارش متوجه بُعد دیگری از شخصیت استادی او شدم. به کمال متواضع بود و به دانش دریایی بی‌کران، و در این عصر کمتر موسیقی‌دانی بر این صفات مُتَّصف است. زنده‌یاد پروفیسور داریوش صفوت با تدبیر و مدیریتی آگاهانه، با پرورش جوانان صاحب‌ذوق و مستعد در سایه‌ی استادانی فاخر و متبحر به تدابیر خردمندانه، مرکز حفظ و اشاعه‌ی موسیقی ایرانی را برای حفظ و بقای موسیقی اصیل ایرانی تأسیس و بنیان‌گذاری کرد تا با پدیدار شدن این رنسانس نه‌تنها جایگاه موسیقی مطربی در سایه‌ی اصالت‌ها به موسیقی علمی مبدل شود بلکه سرنوشت هنری نسل آینده به ثبات و برقراری مستدام یابد. یادش گرامی و روحش قرین الطاف الهی باد.